

کوه گیلویه

عشایر «کوه گیلویه» در جوار بختیارها یعنی در ارتفاعات جنوبی «میداود» و در دهکده «باشت» بین بهبهان و شیراز سکونت دارند. به اعتقاد من این طوایف از دیدار و نزدیکی با مسافران اکراه دارند. در روی نقشه محل اقامتشان برخلاف بختیارها مشخص نیست. اینان سعی می کنند خود را از دیگر طوایف مجزا نگه دارند و همیشه تحت سرپرستی چند «خان» و سرپرستی که از طرف حاکم شیراز معین می شود، برمی برند. گویش، عادات، رسوم، و مذهب آنان با بختیارها تفاوتی ندارد. عشایر «کوه گیلویه» به طوایف زیر تقسیم می شوند.

چهار بنیچه شامل بویراحمد، نوری، دشمن زیاری، چرومی.

بهمه‌ئی شامل احمدی، محمدی، خلیلی. و طوایف دیگر مانند باوی، کوهمره، یوسفی، شیرعلی، آقاجری، شهرئی، باضافه طوایف کوچکتری از قبیل نکاجری، تله کوری، جغتین (جغتائی) جومه بزرگی، مگدلی (بیگدلی - مترجم) افشار.

طوایف «کوه گیلویه»، در قلمرو حکومتی بهبهان، و عمدتاً در قسمت غربی ارتفاعات آن حدود سکونت دارند، و بیلاق و قشلاق آنان منحصرأ در دامنه و قلی کوهستانها است. حکمران ملی بهبهان «میرزا قوما» سید، و از احفاد پیغمبر خداست. خاندان او مدت طولانی است که حکمرانی طوایف «کوه گیلویه» را بهمه‌ئی دارند. طوایف بزرگ بهمه‌ئی، نوری، و قلی و دشمن زیاری بطور دائم از او حمایت می کنند ولی بویراحمدی‌ها معمولاً و بیشتر اوقات با او مخالفت می کنند.

در شهر بهبهان نیز دو طایفه «بهبهانی» و «قناتی» سکونت دارند. اولی طرفدار، و دومی مخالف میرزا قوما هستند. بهبهان قبلاً شهر آباد و پرجمعیتی بود، ولی اخیراً در اثر تعدی حکام ایرانی و شیوع بیماری طاعون بتدریج رو بویرانی و انهدام گذاشت. بهبهان در دشت حاصلخیزی قرار دارد و رودخانه کردستان (جراحی) از شمال در حدود دو فرسخ یا هفت مایل، از دامنه ارتفاعات و تقریباً پنج فرسخ بطرف تپه‌های «زیتون»، زمین‌های زراعتی را مشروب می کند. طول دشت بهبهان در حدود شش یا هفت فرسخ است. مساحت شهر در حدود سه مایل ونیم است که در درون حصار گلی قرار گرفته و در امتداد حصار برج و باروهائی جهت دفاع، از شهر احداث شده است. «قلعه نارنجی»

در جنوب شرقی شهر واقع شده است. این قلعه با چوب، و دیوارهای گلی محکمی ساخته شده و اطرافش را خندق عمیقی احاطه کرده است.

این قلعه کوچک است و گنجایش تعداد زیادی تفنگچی را ندارد. قلعه بوسیله پنج یا شش توپ فرسوده محافظت می شود و احتمالاً می تواند در مقابل حملات قوای دولتی پایداری کند. شهر بهبهان تقریباً ویران و نیمه متروبه است. در حال حاضر حتی بیش از چهارهزار نفر جمعیت ندارد. شهر، دارای بازار کوچکی است، و تجارت در آنجا رونقی ندارد. تقریباً چند خانه خوب و مجلل در شهر دیده می شود. کوچه ها عمدتاً سرپوشیده و ماریج، و در حال حاضر بطور اسفناکی رو بانهدام و خرابی نهاده اند (۱۹).

بَهْمَه‌ای

طوایف «بَهْمَه‌ای» یکی از بزرگترین تیره‌های عشایر «کوه گیلویه» است و در حدود سه هزار خانوار جمعیت دارد و در جوار جانکی گرمسیر و سردسیر سکونت دارند. «خلیل خان» خان این طایفه در «قلعه علا» نزدیک سرچشمه یکی از شاخه‌های رودخانه «جراحی» اقامت دارد. این طوایف در حدود دوهزار تفنگچی پیاده ورزیده و تعدادی سوار کارآمد، در اختیار دارند. بهمنی‌ها بطور دائم به دزدی و غارت مناطق همجوار، اشتغال دارند. ایقان یکی از معروفترین راهزنان و غارتگران قبایل وحشی این منطقه کوهستانی بشمار می آیند. خان ایقان یک آدم ترور قاسدی است و به آدمکشی و قساوت قلب، شهرت دارد و خون یک انسان به قدر خون گوسفندی در نزد او ارزش ندارد.

این طوایف عموماً مردمی خونخوار و جنایتکار هستند و به قسم و سوگند خود وفادار نیستند. من مدتی در میان ایقان اقامت داشتم و خان آنها را می شناسم^۱ من عقیده دارم هیچ مسافری بدون اسکورت نمی تواند از میان این طوایف عبور کند.

۱. هنگامی که در خوزستان بودم خانواده محمد تقی خان می خواستند به مرادزله^۲ که یکی از خوانین این طایفه بود پناهنده شوند ولی او، آنها را بقلعه خود راه نداد و کسی بعد کریم خان برادر محمد تقی خان را که باو پناهنده شده بود دستگیر و بدشمنانش تسلیم کرد و آن جوان تیره‌بخت را در حالیکه با هر دو دست چشماهیش را پوشانده بود، بضراب دوازده گلوله در «باغ ملک» بقتل رسانیدند.

^۲ بوسنده

توضیح برای اطلاع بیشتر به سفرنامه لاپارد ترجمه مهرباب امیری مراجعه شود.

فیلی‌ها در حدود دوهزار خانوارند و یکی از تیره‌های مهم پهنه‌ای به‌شمار می‌آیند. «محمد علی خان» رئیس این طایفه هنگامیکه در برابر قوای دولتی به حمایت از «میرزا قوما» می‌جنگید دلیرانه بقتل رسید. پس از مرگ او طایفه‌اش، دچار آشفته‌گی و دودستگی شد. در حقیقت در سال ۱۸۴۱ تمام عشایر «کوه گیلویه» مواجه با یک نوع اغتشاش و هرج و مرج شدند.

لیراوی و زیتون

دو ناحیه «لیراوی» و «زیتون» نیز جزو پهنان بحساب می‌آیند. اولی در امتداد سواحل خلیج فارس، یعنی از «هندیجان» به «بندر ریگ» امتداد دارد و دومی بوسیله یک رشته ارتفاعات محصور شده، و از رودخانه «زهره» مشروب می‌شوند. هر دو دارای چندین دهکده و روستا هستند؛ ولی اخیراً بخصوص منطقه «زیتون» در اثر شیوع بیماری طاعون و وبا خالی از مسکنه شده است.

روستاهای مهم «لیراوی» عبارتند از «بندر دَیلم»، بندر ریگ که در کنار ساحل قرار دارند و قراء «بوهرت»، «لَیلتین»، «میر»، «چات‌هار»، «گاه‌دار»، «گازلوری»، «گنارکو»، «بُنه کیز» و غیره، جزو قلمرو این نواحی بشمار می‌آیند. این مناطق دارای زمین‌های زراعتی مرغوبی است اما آب بقدر کافی برای سیراب کردن زمین‌های زیر کشت وجود ندارد.

دشت «زیتون» را یک رشته بلندیها از منطقه «لیراوی» مجزا می‌کند. این نواحی بوسیله کانال و تهرهای متعددی که از رودخانه زهره^۲ منشعب شده است، به نحو مطلوبی آبیاری می‌شود.

سرزمین این نواحی بسیار حاصلخیز و غلات، و برنج بسیار خوبی بعمل می‌آورد، روستای «چم» مرکز «زیتون»، در میان نخلستانهای انبوه، و زمین‌های زراعتی قابل

۱. ظاهراً در حال حاضر نام و نشانی از این طایفه در مناطق کوه گیلویه دیده نمی‌شود. «مترجم»

۲. این رودخانه در نقشه بنام «طاب» شهرت دارد ولی اهالی بومی آنرا «زهره» می‌نامند. در فصل تابستان و پائیز در مناطق «زیتون» این رودخانه قابل عبور است اما در فصل بارندگی عبور از آن غیر ممکن است. «طاب» از «ازجان» عبور می‌کند و به خلیج فارس می‌ریزد و در حقیقت این همان رودخانه کردستان یا جراحی است که موسوم به «ابرعون» یا «ارغون» یا «ازجان» بوده است. در نقشه «بارون دیر» «زیتون» در منطقه آب شیرین یا رودخانه «هند بان» قرار گرفته است. «نویسنده»

کشتی قرار گرفته و هر ساعه مقدار زیادی پنبه و غلات، و اقسام میوه و فرآورده‌های دیگری از این ناحیه صادر می‌شود. بر روی نقشه، «زیتون» بقایای یکی از شهرهای بزرگ، و قدیمی ایران دیده می‌شود، ولی در حال حاضر تنها خرابه‌ای از آن شهر باقی مانده است. در این منطقه چند دهکده دیگر وجود دارد که از آنجمله قلعه معروف «گلی گلاب» است، که در ارتفاعات جنوب زیتون واقع شده است. این قلعه همانند قلاع دیگری که در بختیاری وجود دارد یک دژ طبیعی است، و می‌تواند در مقابل هجوم نیروهای دولتی مقاومت کند.

هندیجان

ناحیه «هندیجان» مشتمل بر دو بخش است: بخش چپ رودخانه متعلق به «میرزا قوما» و سمت راست در قلمرو شیخ «گمب» است. تجارت هندی‌جان در حال حاضر رونقی ندارد ولی ممکن است در آینده یکی از مراکز مهم صادراتی قلمرو «میرزا قوما» شود. بر حسب آماری که از «میرزا قوما» دریافت داشتم طوایف «کوه گیلویه» دارای بیست هزار خانوارند ولی به اعتقاد من، این ارقام تا اندازه‌نی اغراق آمیز بنظر می‌رسد و رو بهمرفته جمعیت این قبایل به پانزده هزار نفر تخمین زده می‌شود.

مالیاتی که «میرزا قوما» از کوه گیلویه دریافت می‌کند در حدود شانزده هزار تومان است و از این مبلغ دوهزار تومان اختصاص به بخش «لیراوی» دارد که اخیراً نصف آنرا به تنهایی «بندر دیلم» می‌پردازد. اهالی «بندر دیلم» بعطت دادوستد با نیروهای انگلیسی مقیم «خارک»، در حال حاضر درآمدهای قابل ملاحظه‌ای دارند. طوایف «کوه گیلویه» تحت ریاست «میرزا قوما» می‌توانند در حدود ده هزار تنگچی مسلح بسیج کنند. «میرزا قوما» اغلب مورد تهدید و تجاوز قوای دولت مرکزی قرار می‌گیرد و گاهی هم مجبور به ترک بهبهان می‌شود و در غیابش طوایف تحت فرمانش، مورد ظلم و تعدی نیروی نظامی واقع می‌شوند. معمولاً این مزاحمت‌ها چندان بطول نمی‌انجامد و قوای دولتی پس از وصول مالیات بلافاصله به شیراز مراجعت می‌کنند.

در بهار سال ۱۸۴۱ سه رژیمان یا دو عماده توپ به سرکردگی «منصورخان» جهت سرکوبی «میرزا قوما» وارد بهبهان شدند. «میرزا قوما» نیز خندق دور قلعه را گودتر و عمیق‌تر کرد و آماده دفاع شد ولی «منصورخان» با قید قسم پسر پانزده ساله‌اش را

جهت مذاکره به قرارگاه خود دعوت کرد و آنگاه با نیرنگ و خیانت او را دستگیر و به زندان انداخت و کمی بعد به قلمه حمله برد و آنرا به تصرف درآورد و اهالی شهر را وادار به تسلیم نمود. «میرزا قوما» دوباره تعدادی فتنگچی از میان طوایف جمع آوری و در دشت بهبهان به قوای دولتی حمله ور شد. ولی با قتل «محمد علی خان» و ناتوانی متحد قدیمش «محمد تقی خان» در یاری دادن به او، پس از درگیری مختصری بناچار به طرف «فلاحیه» متواری و به شیخ «کمب» پناهنده شد. بعد از فرار او طوایف تحت فرمانش مورد غارت و چپاول قوای دولتی فرار گرفتند و در نتیجه نواحی مسکونی خود را ترک کرده و به اطراف و اکناف متواری شدند ولی طولی نکشید که یک بیماری مهلکی در بین نیروهای نظامی شیوع یافت و فرمانده با دو پسر و هفتصد تن از سرمازش در اثر ابتلاء به این بیماری جان سپردند و بقیه قوای دولتی مجبور به فرار شدند و میرزا قوما پرومندان وارد بهبهان شد و دوباره قدرت را در دست گرفت. در حال حاضر دولت مرکزی از او حمایت می کند. «میرزا قوما» از حمایت مردم برخوردار است و مرد آزاداندیشی است و با عدل و انصاف حکومت می کند. او تجارت و کشاورزی را در قلمرو خود رونق و گسترش داد و طوایف تحت فرمانش را از دزدی و غارتگری منع کرد تا اینکه علیه دولت مرکزی شورش کرد و حوزه حکمرانش برای مدت سه سال متوالی مورد تجاوز نیروهای دولتی قرار داشت.

«میرزا قوما» مردی شجاع، و سوارکار ماهری است ولی بخاطر جاه طلبی هایش با همسایگان میانه خوبی ندارد و در یکی دو مورد که موقعیتش در خطر قرار گرفت با اینکه می توانستند متحد خوبی برایش باشند به یاریش نشتانند.

من حیث المجموع به اعتقاد من او برای دولت مرکزی حکمران مناسب و درستکاری است و در بین طوایف زیر فرمانش از محبوبیت زاید الوصفی برخوردار است. من با او آشنائی کامل دارم و در چند عملیات نظامی با او همراه بودم. طبق نقشه «ارواسیت» عشایر کوه گیلویه و بهبهان جزو قلمرو فارس به حساب می آیند، نه خوزستان! نجفقلی میرزا پسر فرمانفرما و نوه فتحعلی شاه اخیراً برای مدتی حکمران این منطقه بوده است.

در جنوب «کوه گیلویه» طوایف «ممنی» یا «محمد حسینی» (۲۰) قرار دارند. من درباره این طوایف چیز زیادی نمی‌دانم ولی خود آنها ادعا می‌کنند که از نواده «رستم» قهرمان ملی ایران هستند. تیره‌های اصلی «ممنی» عبارتند از «رستم»، «جوتی»، «بکش»، «دشمن زیاری» (طوایف دیگری مانند محمود صالح و علی وند، نیز شاخه‌هایی از این طوایف هستند).

به اعتقاد من جمعیت این طوایف در حدود سه هزار خانوارند و خراج سالانه‌شان مبلغ هفت هزار تومان است که به والی فارس پرداخت می‌شود. «خان علی خان» رئیس این طایفه در «قلعه سفید» یکی از قلاع مستحکم آن حوالی سکونت دارد. این قلعه در تاریخ قدیم ایران از شهرت خاصی برخوردار است. «قلعه سفید» دارای استحکامات طبیعی است و مانند «دژهای» کوهستانهای بختیاری است که قبلاً شرح آنها را بیان داشته‌ام، این دژ از موقعیت خاصی برخوردار است. بطوریکه گفته می‌شود چند مسیر باریک، پاتین را به بالای «دژ» مرتبط می‌سازد ولی این مسیرها به آسانی قابل دفاع هستند. به اعتقاد من این دژ بدشواری می‌تواند در برابر محاصره یک قوای نظامی اروپائی مقاومت کند. در بالای «دژ» آب بقدر کافی وجود دارد و مساحت آن در حدود چهار مایل مربع است. به نظر ایرانیها این دژ غیرقابل نفوذ و تسخیرناپذیر است. «معمدالدوله» بیشتر طوایف «ممنی» را با تطبیح و پرداخت رشوه بر علیه «ولی خان» حکمران فانونی این طوایف تحریک کرد، و ولی خان پس از یک مقاومت طولانی سرانجام بوسیله «معمد» دستگیر و زندانی شد. ولی خان اخیراً فوت کرده و خانواده‌اش نیز به تهران اعزام شده‌اند. مجازات بیرحمانه و سبانه‌ای که آن «خواجه» وحشی با اتباع و پیروان «ولی خان» انجام داد برای ابد او را در استان فارس بدنام و رسوا ساخت.

الوار ممنی به راهزنی و قساوت قلب مشهورند و بهمین خاطر هم جاده‌های بین شیراز و بهبهان ناامن است و بیشتر اوقات ارتباط بین بهبهان و بوشهر قطع می‌شود. اینان

۱. در بین دیگر گادهای مستمدالدوله نیز ساختن برجی از اسنهای زنده بود که آنها را یکی پس از دیگری در حالیکه سرهایشان بجان آزاد رها شده بود روی هم می‌چیدند و نظرافشان را با ملاحظه گنج و آهک بر می‌کردند. بعضی از این موجودات نیمروز روزها زنده می‌مانند و اهالی شیراز پانها باک و آب میدادند. این برج هنوز در حوالی شیراز موجود است و تفاوت و سنگدلی یک حکمران ایرانی را نشان می‌دهد. «نویسنده»

به شجاعت و پُردلی شهرت دارند و تعداد زیادی سوار و تفنگچی ورزیده در اختیار دارند. من شک دارم رئیس فعلی شان تسلط کاملی روی آنان داشته باشد، و یا بتواند تعدادی از افراد این طوایف را زیر چتر حکومت خود گردآوری کند. بطوریکه شنیده‌ام او موجود رذل و پستی است و کسی نمی‌تواند باو اعتماد داشته باشد و بارها اتفاق افتاده که میهمانان خود را مورد دستبرد و تجاوز قرار داده است، و این عمل خلافی است که اگر در «ایلات» کسی مرتکب آن شود موجب هتک حرمت و حیثیت او خواهد بود.

شوشتر

دو شهر بزرگ «شوشتر» و «دزفول» که از شهرهای عمده ایران بشمار می‌آیند، در غرب ارتفاعات قرار دارند. این دو شهر درآمد قابل ملاحظه‌ای ندارند و تنها همه‌ساله مبلغی مالیات از طوایف کوه‌نشین و اعراب آن نواحی جمع‌آوری می‌شود. شهر شوشتر حتی موقعیت بیست سال قبل خود را ندارد و تنها نامی از آن در لیست خراج سالیانه دولت قرار دارد.

در ممالکی مانند ایران که اوضاع سرعت دستخوش تغییر و تحول می‌شود محتملاً چند شهر در آن واحد دچار ورشکستگی مالی و اقتصادی می‌شوند. علت ویرانی شوشتر، بی‌توجهی و سوء رفتار حکام دولتی، و شیوع انواع بیماری است. طاعون چند سال قبل جمعیت استان خوزستان را به نصف تقلیل داد و بعد از آن شوشتر هیچگاه موقعیت گذشته خود را بدست نیاورد. این شهر در دامنه تپه‌های شنی کم‌ارتفاعی در فاصله پنج فرسخی و بموازات قتل مرتفع کوهستانها قرار دارد. رودخانه «کارون» در بالای شهر، به دو شاخه تقسیم می‌شود که یک شاخه آن بطرف شمال جریان دارد و موسوم به نهر «مسروخان» است. این نهر یک کانال مصنوعی است و در حال حاضر «آب گرگر» نامیده می‌شود. در نقشه «مکدونال یکینر» با اینکه شخصاً این مناطق را بررسی کرده محل رودخانه و کانال، وارونه نشان داده شده است و این موضوع تا اندازه‌نی مبهم و غیرقابل قبول بنظر می‌رسد.

شهر بوسیله «آب گرگر» و کارون احاطه شده و یک کانال کوچک این دو شاخه را بهم وصل می‌کند، و با این ترتیب یک دفاع طبیعی در مقابل شهر ایجاد شده است. دیوار قدیمی شهر در حال خرابی است. در بالای صخره‌ای کنار رودخانه، قلعه‌ای

وجود دارد. این قلعه تنها از طرف رودخانه قابل دفاع است و قسمت‌های دیگر آن بلاد دفاع و به زمین‌های مسطح کنار شهر منتهی می‌شود. با اینکه خود قلعه دارای وسائل دفاعی نیرومندی است ولی از نظر سوق‌الجیشی بسیار ضعیف، و حتی در مقابل قوای دولتی قادر به مقاومت نیست و تصور می‌رود یا دفاعی اندک در مقابل دشمن سقوط کند. دیوارهایش در آستانه فروریختگی است. هرچند ممکن است یک حاکم برای مدتی در مقابل شورش‌های محلی پایداری کند تا مهاجمین در اثر قحطی و گرسنگی تارومار شوند. لیکن برای مدت طولانی نمی‌تواند مقاومت کند. در درون قلعه خانه بزرگی ساخته شده است که معمولاً محل اقامت حاکم شهر یا میهمانان عالی‌رتبه دولتی است. چند کانال زیرزمینی از رودخانه بدرون قلعه کشیده شده و آب مصرفی ساکنین را تأمین می‌کند. خود شهر، از نظر ایرانیها بجهت‌های مختلفی دارای موقعیت مستحکم و نفوذناپذیری است ولی بدون تردید در مقابل یک قوای نیرومند نظامی تسلیم خواهد شد.

«رودخانه کارون» از میان یک رشته ارتفاعات و از درون معبری تنگ و صعب‌العبور جریان دارد، و در حدود دو مایل که وارد دشت می‌شود به دو شاخه «کارون» و «گرگر» منشعب می‌شود.

«آب گرگر» یک کانال مصنوعی است و در یک نقطه‌ای بوسیله یک سد یا «بند» بسیار مستحکمی از بستر اصلی جدا می‌شود. این «بند» دارای شش دهانه تنگ، جهت جریان آب است، و در فصل‌های تابستان و پائیز کاملاً خشک می‌شود. این «بند» در زمان «محمد علی میرزا» تعمیر و بازسازی شده است و بعد از آن بنام «بند شاهزاده» شهرت پیدا کرده است. این سد قبلاً «بند قیصر» نامیده می‌شد. کمی دورتر از سد کانالی جهت عبور آب از درون صخره بسیار مرتفعی حفر کردند، یا اینکه کنند این کانال در درون این گونه صخره‌های سنگ ریگ چندان دشواری وجود ندارد، ولی رویهمرفته حفر این کانال در نوع خود یک شاهکار، و در عین حال کاری عظیم و درخور توجه است. در فاصله نیم‌مایلی «بند»، بنای دیگری در دو طرف صخره و

۱. این کانال موسوم به «دو دونگه» است و شاخه «کارون» نیز به «چهار دونگه» شهرت دارد. این نامگذاری از زمان «نیسور» تاکنون باقی مانده است ولی در حال حاضر شاخه‌ای را که در میان شهر عبور می‌کند «آب گرگر» می‌گویند. «نویسنده»

«مشروحان» در نوشته «بوالقلا» (جغرافیا ص ۵۸) «مشیرخان» ثبت شده، و در کتاب «ادریس» ترجمه «جان برت» ص ۳۷۹ رودخانه شاپور ذکر شده است. «نویسنده»

هم سطح آن احداث شده که آب را بدرون چند تونل که بطور افقی حفر شده‌اند هدایت می‌کند. این تونل‌ها آب را با فشار از دهانه‌های خود خارج و بطرف پائین سرازیر می‌کند. سطح کانال زیر «بند» از قسمت فوقانی پائین‌تر است. یک پل نیز بین «شوشتر» و دهکده «بُلیتی» در مقابل «آب گرگر» احداث شده است. چنانچه سکنه در هنگام خطر تصمیم بگیرند می‌توانند در خلال چند هفته آنرا ویران، و از ورود دشمن احتمالی، بدرون شهر، بطور قطع جلوگیری کنند. این پل قبلاً بصورت یک طاقه جهت عبور و مرور بر روی کانال احداث شده، ولی اخیراً بوسیله «محمد علی میرزا» تعمیر و بازسازی شده و بنام پل «بُلیتی» معروف است. کمی آنطرف پُل، «آب گرگر» پهن‌تر و عمیق‌تر، می‌شود و از میان معابر مرتفع و سنگلاخی عبور می‌کند و سرانجام در «بند قیر» هشت فرسخی (بست مایلی) زیر «شوشتر» به «کارون» ملحق می‌شود. رودخانه اصلی از میان صخره‌ای که قلعه بر روی آن احداث شده عبور می‌کند. یک کانال کوچک زیرزمینی از درون صخره حفاری شده که یک شاخه از آب رودخانه را به پای دیوار کهنه شهر می‌رساند، و این کانال در زیر شهر، به «آب گرگر» ملحق می‌شود. این نهر عمیق و قابل عبور است و تنها موقعیکه از درون صخره عبور می‌کند در حدود سه پا عمق دارد. کارون در نقطه‌ای که سدی سنگی در امتداد پلی بسیار مستحکم قدیمی احداث شده با شهر تلاقی می‌کند و یک خط مرزی آبی تشکیل می‌دهد. در حال حاضر سد و پل هر دو مخروبه و غیرقابل استفاده‌اند. گرچه پل فعلاً جهت استفاده نظامی واحدهای توپخانه قابل استفاده است ولی بسهولت آسیب‌پذیر است. «بند» از قطعه سنگ‌های بزرگ ساخته شده و بمرور زمان در اثر فشار آب قسمت‌های زیرین آن سوراخ شده و چند شکاف در بدنه آن بوجود آمده است. چنانچه تعمیر اساسی نشود بزودی بطور کلی از بین خواهد رفت. رودخانه در این مکان دارای بستری پهن و عمیق بوده و عبور از آن در تمام فصول سال غیرممکن است. شهر در بین رودخانه و کانال قرار دارد و قلعه نیز در یک ضلع آن واقع شده است. سواحل رودخانه کم‌ارتفاع و هموار و بتدریج به زمین‌های مسطح اطراف کانال منتهی می‌شود ولی کناره‌های راست و چپ «آب گرگر» تقریباً بلند و مرتفع است.

شوشتر به دوازده محله تقسیم می‌شود. که بعضی از آنها تقریباً تیمه‌ویران و مخروبه‌اند. بطوریکه می‌گویند جمعیت آن قبلاً و حتی در زمان حکومت «محمد علی

میرزا» به چهل و پنجهزار نفر می‌رسید. اما به اعتقاد من این رقم تا اندازه‌ای اغراق آمیز بنظر می‌رسد. در حال حاضر جمعیت این شهر زیاده از ده هزار نفر نیست. شوشتر شهر ثروتمندی نیست و سکنه آن نسبت به دیگر شهرهای ایران که من دیده‌ام، کم‌بضاعت‌تر و فقیرترند. مردم شوشتر از نظر مذهبی متعصبند و سرسختانه به مسائل دینی و عقیدتی تظاهر می‌کنند. «سید» و «ملا» در بین آنان از نفوذ و احترام فوق‌العاده‌ای برخوردار است. اینان به اصول اخلاقی و معنویات پای‌بندند. ولی اگر در یک بلوای همگانی تهییج شوند یک حالت درنده‌خوئی پیدا می‌کنند. البته این گونه اتفاقات بندرت پیش می‌آید. شوشترها معمولاً با زبان عربی آشنائی دارند ولی بیشتر به فارسی سخن می‌گویند. معدودی لباس عربی بتن دارند. لیکن اکثریت ترجیح می‌دهند که به لباس ایرانی ملبس باشند. «شوشتر» چند رئیس یا خان دارد، که عمدتاً «سید» و از خانواده‌های قدیمی هستند. نیرومندترین آنها «میرزا سلطانه‌لی خان»^۱ عموزاده «عبدالله خان» حکمران سابق عرستان است. او هفت خانه در شهر دارد و می‌تواند در صورت لزوم تعدادی مرد مسلح بسیج کند. وی از حمایت «محمد تقی خان» برخوردار بود. «میرزا سلطانه‌لی خان» نیز مورد سوءظن حکومت مرکزی است چرا که او و پیروانش از متحدین محمد تقی خان بودند. «محمد» در سفر اخیرش به شوشتر «آقا محمد زمان» را بحکومت شهر منصوب کرد. «میرزا سلطانه‌لی خان» بخاطر صفات پسنده‌اش در «خوزستان» از محبوبیت زایدالوصفی برخوردار است. خوانین متنفذ دیگر «شوشتر» عبارتند از «میرزا حسین خان» و «سلطانه‌لی خان» - که معمولاً آقا یا آسطان علی مورد خطاب قرار می‌گیرد - و «میرزا سلطان محمد خان» (سه نفر فوق‌الذکر میدند) و «عزیزالله خان» و «آقا محمد زمان». این خوانین محله‌های شهر را بین خود تقسیم کرده و هر کدام نیز تعدادی تفنگچی سواره و پیاده در اختیار دارند. اینان با «میرزا سلطانه‌لی خان» گاهی در صلح و زمانی هم در جنگند و تنها «آسلطانه‌لی» و «عزیزالله خان» هستند که دشمنی دیرینه‌ای با «میرزا سلطانه‌لی خان» دارند. این خوانین اغلب با یکدیگر در کشمکش

۱. لقب «میرزا» در این قسمت از ایران از «سید» گرفته شده یعنی «امیرزاده» یا شاهزاده، مثل «میرزا قوما خان» یا «میرزا منصورخان» در دربار ایران این لقب به تمام افراد خانواده سلطنتی داده می‌شود و چیزی شبیه «مستر» خودمان است مانند «عباس میرزا» که لقب «فتحعلی شاه» بوده. «نویسنده»
توضیح: عباس میرزا پسر فتحعلی شاه است، نام فتحعلی شاه «باباخان» بود. «مترجم»

هستند و در بعضی موارد این اختلافات منتهی به اقدامات مسلحانه، و بالمآل منجر بکشت و کشتار می‌شود. اینان کم و بیش چندان توجهی بدستورات حکمران دولتی ندارند. «خوزستان» در حال حاضر غیر از قلمرو «کعب» مبلغ چهل و شش هزار تومان خراج سالیانه به دولت می‌پردازد که از این مبلغ چهل هزار تومان بدهی دو شهر «شوشتر» و «دزفول» و طوایف عرب وابسته، و شش هزار تومان باقی مانده را نیز بخش «خویزه» پرداخت می‌کند. می‌گویند برخلاف حکام فعلی، «محمد علی میرزا» سالیانه مبلغ صد هزار تومان خراج «عربستان» را بدون توسل بزور از سکنه دریافت می‌کرد که پس از پرداخت قسمتی از آن به خزانه سلطنتی، بقیه را به مصرف تعمیر کانال‌ها، و سد‌ها و دیگر کارهای رفاهی استان، می‌رسانید. حقوق سالیانه «محمد علی میرزا» بعنوان یک حکمران محلی در حدود پنجاه هزار تومان بود که معمولاً بحساب شخصی اش واریز می‌شد. حقوق فعلی حاکم «عربستان» سالیانه در حدود پنجاه هزار تومان است که از عوارض شهرستانهای شوشتر و دزفول بدون خراج سالیانه دولت دریافت می‌شود. این حاکم معمولاً در دزفول اقامت دارد و در حدود پنجاه یا شصت سوار بیشتر در اختیار ندارد. وی چندان قدرتی در قلمرو حکومتی خود ندارد. این گونه حکام بعلمت اعمال ظالمانه، و یا احياناً مبادرت به کشت و کشتارهای بی‌مورد، اغلب در مدتی کمتر از یکسال از سمت خود برکنار می‌شوند. سکنه شوشتر تحت رهبری رزسا و خوانین خود به چندین گروه تقسیم شده‌اند. این گروه‌بندیها بطور کامل معلوم و مشخص هستند. اینان اغلب با هم اختلاف دارند و در نتیجه این اختلافات، منجر به جنگ و خونریزی می‌شود. تمام این خوانین با هم رقابت می‌ورزند و حکمران دولتی نیز آنان را علیه همدیگر تحریک می‌کند. در کنار این خوانین و رجال سیاسی، تعدادی نیز «سید» و شخصیت‌های متنفذ روحانی وجود دارد. با اینکه این روحانیون در این گونه دسته‌بندیها شرکت نمی‌کنند لیکن در حقیقت هر کدام بوسیله یکی از این خوانین حمایت و پشتیبانی می‌شوند. هر یک از این خوانین که بیشتر مورد لطف و مرحمت بزرگترین شخصیت‌های مذهبی و «مجتهد یا ملا» قرار گیرد بمراتب نفوذ بیشتری در بین مردم خوزستان بدست خواهد آورد. (۲۱)

مشکلات و مسائل سیاسی «دزفول» عیناً شبیه شوشتر است. سکنه هر دو شهر به فارسی تکلم می‌کنند. عادات، رسوم، مذهب، و سنن ملی هر دو شهر یکسانند. برخلاف «شوشتر» جمعیت «دزفول» پس از برطرف شدن بیماری طاعون رو به افزایش گذاشت. شهر در چند مایلی دامنه ارتفاعات و در زمین ناهموار و سنگلاخی و در قسمت علیا یا ابتدای دشت پهناوری که بطرف «حویزه» و شط‌العرب (اروند - مترجم) کشیده شده، واقع شده است.

دزفول به هشت «محله» یا بخش تقسیم می‌شود که چهار محله زیرنظر «حاجی رشید خان» و دو بخش تحت ریاست «محمد تقی خان» پسر «محمد علی خان» و یکی هم در اختیار «مصطفی خان» و آخری نیز متعلق به «آکریم» است. خوانین «دزفول» هم مانند «شوشتر» هر یک می‌توانند تعداد کمی مرد مسلح بسیج کنند و هر کدام در «محله» خود از اختیارات نامحدودی برخوردار هستند. اینان همیشه با هم اختلاف دارند و بطور دائم هر روز آرامش شهر را بهم می‌زنند.

در سال ۱۸۴۱ «محمد علی خان» یکی از خوانین قدرتمند «دزفول» که مورد کینه و نفرت عده‌ای از سکنه بانفوذ شهر بود، در حمام بدست دشمنانش بقتل رسید. قبل از ورود «محمد» به خوزستان «مصطفی خان» بعنوان «آقا» یا شخصیت پرنفوذ شهر شناخته می‌شد. اما چون او مبلغ زیادی از منال دیوانی را به نفع خود ضبط، و به «بغداد» فرار کرده بود، مورد اتهام و سوءظن حکومت مرکزی قرار گرفت. «مصطفی خان» اخیراً به «دزفول» مراجعت کرده است.

با اینکه «محمد تقی خان» بعنوان قائم مقام و جانشین حاکم شهر منصوب شده است ولی قدرت واقعی در دست «حاجی رشید خان» است. خوانین متنفذ دیگر شهر عبارتند از «آکریم»، «اعلی نقی» و «سید عیسی».

دزفول بهمان اندازه که زیر فشار عمال دولتی است بهمان حد هم از دست این «آقاها» رنج می‌برد. اینان بطور دائم و روزافزونی سکنه شهر را مورد تعدی و تجاوز قرار می‌دهند و تنها در بین آنان «مصطفی خان» تا اندازه‌ای با شخصیت و مردمدار بنظر می‌رسد.

بازار «دزفول» از «شوشتر» کوچکتر است. تجار و بازرگانان عمدتاً کالاهای خود را در خانه‌ها، یا کاروانسراها به مشتریان عرضه می‌نمایند. سکنه شهر، به پانزده هزار نفر تخمین زده می‌شود ولی احتمال دارد در حدود بیست هزار نفر جمعیت داشته باشد. خانه‌هایش بخوبی و زیبایی شوشتر نیست و کوچه‌هایش بسیار تنگ و باریک است. رودخانه از شمال به غرب جریان دارد. یک پل بیست دهنه سنگی تقریباً قدیمی، بر روی رودخانه احداث شده لیکن آجرکاری قسمت‌های فوقانی آن بتازگی ساخته شده است. «سید، ملا، مُجتهد» در اینجا نیز مانند شوشتر از نفوذ فوق‌العاده‌ای برخوردارند. (۲۲) این طبقه نیز به سهم خود در ایجاد اختلافات عمیق‌تری و اغتشاشات محلی شرکت دارند.

روزانه تعدادی از سکنه شهرهای دزفول و شوشتر به مناطق اعراب «بنی‌لام» و «کعب» و بصره مهاجرت می‌کنند. اهالی این دو شهر بشدت در زیر فشار و ستم خوانین محلی، و حکام دولتی قرار دارند. غیرممکن است که بتوانم، صحنه‌هایی را که در خلال چند ماه اقامت، در خوزستان دیده‌ام، توصیف کنم. من هر روز شاهد غارت خانه‌ها، آتش زدن محصولات و خرمن‌ها، و ویرانی روستاها بودم، افراد متنفذ محلی هر روز «رعایا» را مورد تعدی و شکنجه قرار می‌دادند و بطور کلی آنها را از هستی ساقط می‌کردند، و گاهی بازارها بسته می‌شد و مردم جرأت ظاهر شدن در کوچه‌ها و خیابانها را نداشتند.

مالیات سالیانه در سه نوبت جمع‌آوری می‌شود. رؤسا و خوانین مجبورند برای رضایت خاطر و تسکین حرص و ولع «معتد» با توسل بزور و جوه مورد مطالبه را از سکنه و خانواده‌های ابوابجمعی خود دریافت کنند. «برات‌داران» یا مأمورین مالیاتی از مفسرترین و بزه‌کارترین افرادند. اینان به دلگرمی حمایت و پشتیبانی «معتد» گروه گروه، به شهرها، و روستاها، هجوم می‌برند و بزور مثال دیوانی را از مردم دریافت می‌کنند. سکنه نگویند بخت این مناطق برای پرداخت دیون خود مجبورند مبلغی از «سریازان» با سودهای کلان، و مورد دلخواهشان قرض کنند. زنان و مردان را عریان و برهنه در ملاء عام و در کوچه‌ها تازیانه می‌زنند و هر روز افرادی را بقتل می‌رسانند. «معتد» نه تنها به تظلم و دادخواهی «رعایا» توجهی نمی‌کند، سهل است، بلکه بیش از پیش این تجاوزها و ستمگریها را تأیید و تشویق می‌کند. سریازانش بدون دریافت حقوق و حتی بدون اعاشه زندگی بغارت و چپاول دهات و روستاها مشغولند. دفاتر مالیاتی

شهرستانهای شوشتر و دزفول تحت نظارت یک نفر «مستوفی» قرار دارد. اینگونه افراد، اشخاصی نادان و بی اطلاع و واپس گرا هستند. خان یا رئیس هر «محلّه» مالیات ابوابجمعی خود را دریافت می کند. ولی بندرت بحساب دولت واریز می کند. او هرگز به مالیات دهندگان رسیدی نمی دهد. چنانچه مجبور شود وجوهی را پرداخت کند مجدداً همان مبلغ را از مردم دریافت می کند.

چند طایفه عرب نیز به شهرهای دزفول و شوشتر وابسته اند. این طوایف در غرب این دو شهر، در دهکده ها، و روستاها سکونت دارند و بشغل دامداری و کشاورزی مشغولند. هر طایفه دارای «شیخی» هستند. این شیخ ها اختیارات نامحدود و نفوذ فوق العاده ای روی طوایف خود دارند. بزرگترین طایفه وابسته به شوشتر «عنافجه» است که در سمت راست «کارون» زیر «بند قیر» سکونت دارند. اینان دارای گله های بزرگی از گوسفند و شتر هستند و بصورت «ایلات» یا کوچرو زندگی می کنند. رئیس این طایفه «شیخ زندی» نام دارد. این شیخ در حدود سیصد سوار مسلح و چهارصد تفنگچی پیاده در اختیار دارد. اعرابی که در منطقه «میان دو آب» یا نواحی جنوب غربی بین رودخانه «کارون» و «آب گرگر» سکونت دارند، شاخه هایی از «عنافجه» یا دیگر طوایفی هستند، که به آنجا پناهنده شده اند. این طوایف در «بند قیر» و دهات اطراف آن، سکونت دارند. طوایف «آل خمیس» و «عنافجه» به عقیده من یک شاخه از تیره بزرگ اعراب «معدن» هستند. طوایف «آل کثیر»^۱ در نواحی دزفول و دشت بین رودخانه «دزفول» و «گرخه» و مناطق بین «شاهور» یا «شاپور» و رودخانه دزفول، و نواحی سمت چپ «گرخه» و دشت «شوش» یا «سوس» بطور پراکنده سکونت دارند.

طوایف «آل کثیر» بشاخه های زیر تقسیم می شود:

«بنی ملاء»، «بنی معامه»، «معاویه»، «علی لوه»، «المعنه»، «ظهیره»، «بنی اکیاخ»، «جعف»، «ملعین»، «صباح»، «ابو طریف»، «طربوش»، «زشید»، «مدیه»، «دلیفه»، «دیلیم»، «رواشید»، «حنا کویه»، «ابوسید».

۱. این طوایف بطول در نوشتهجات ایرانی به «آل کثیر» شهرت دارند ولی تلفظ درست آن بزبان عربی «آل کدیر» است. «نویسنده»

این طوایف دارای چندین دهکده و قلعه کوچک گلی، مانند «گومات»^۱ «خیرآباد» و «مشکیت» و غیره‌اند و بطور پراکنده در سرزمین‌های حاصلخیز این منطقه بشغل کشاورزی اشتغال دارند. هر طایفه دارای یک «شیخ» مربوط بخود هستند. با اینکه این طوایف تحت سرپرستی «شیخ رشعج» و «شیخ خلف» که هر دو از طرف حکومت مرکزی برسیت شناخته شده قرار دارند ولی بیشتر این دهات در دست «ساداتی» هستند که چند طایفه کوچک «رعیت» مانند «شاه ولی» و «ترجوه» و غیره را در اختیار دارند و در حوالی «دزفول» به زراعت و کشاورزی مشغولند.

طوایف «آل کثیر» بین چهارده تا پانزده هزار خانوار تخمین زده می‌شوند و می‌توانند در صورت لزوم یک دسته سوار عرب ورزیده بسیج کنند. این طوایف بتدریج آداب و رسوم آبا و اجدادی عربی خود را از دست داده‌اند، و کمتر به دزدی و شرارت و یا زدوخورد با همسایگان می‌پردازند و اکثراً بشغل زراعت و دامداری اشتغال دارند.

طوایف «آل کثیر»، ترکیبی از قبایل مختلف هستند و بطوریکه گفته می‌شود اینان از بقایای قبیله «نهبان» هستند که از «نجد و حجاز» به این سرزمین مهاجرت کرده‌اند. طوایفی که در دشت «شوش» یا «سوس» سکونت دارند بخش‌هایی از قبایل «گعب» و «صباح» هستند.

حویزه

سرزمین «حویزه» و مناطق عرب‌نشین «شوشتر» و «دزفول» را ایرانیها، «عربستان» می‌نامند. قبلاً تمام استان «خوزستان» زیر فرمان «شیخ حویزه» که «والی» نامیده می‌شد، قرار داشت و به «والی عربستان» معروف بود، این «والی» بر قلمرو «گعب» و «بنی لام» و «واسط» و آنسوی «شط الحج» و حتی «مشعج» فرمانروایی می‌کرد. «شیخ حویزه» در حال حاضر تنها بر منطقه «حویزه» و چند قبیله دیگر که در

۱. «گومات» یا «تومات» در ۷۵ کیلومتری جنوب جابری اهواز، خاور ایستگاه راه‌آهن «میان آب» واقع شده است. (مترجم)

۲. چهارنفر «والی» در ایران وجود داشت که هر یک مستقلآ بتوان یک «امیر» قلمرو خود را اداره می‌کردند. شاه ایران را «شاهنشاه» می‌دانستند. این چهار «والی» عبارت بوده‌اند از: «والی عربستان»، «والی لرستان»، «والی گرجستان» و «والی کردستان». از این چهار والی تنها «والی کردستان» قدرت سابق خود را داراست و بقیه بتدریج از نفوذشان کاسته شده‌است. (نویسنده)

سواحل «گرخه» سکونت دارند حکومت می کند و هنوز هم به «والی» شهرت دارد. «والی» کنونی از یک خانواده اصیل و برجسته روحانی است، و من تاریخچه خانواده اش را بشرح زیر، از وی دریافت کرده ام. مؤسس و بنیان گذار این خانواده، یکی از «سادات» سرشناس و مشفق «مدینه» بود که در پانصد سال قبل زادگاهش را ترک نمود. نوادگان این «سید» در شهر «واسط» کنار «رودخانه حج» در قلمرو پادشاهی «شاه خدایند» سکونت گزیدند و بر چند قبیله عرب گاویش دار حکومت می کردند. اینان بتدریج از رودخانه «دجله» عبور کردند و به ریاست دو قبیله که در حوالی شهر «حویزه» سکونت داشتند برگزیده شدند. دو قبیله «نمیس» و «سلامات» و پنج یا شش طایفه کوچک دیگر نیز همراه آنان از «واسط» باین منطقه کوچیدند.

«مولا محمد» (۲۳) اولین فرد این خانواده بود که شهر «قمانیان» را در زیر «حویزه» بنیان گذاشت. او معاصر اولین پادشاه سلسله صفویه بود و گفته می شود بوسیله ازدواج با خانواده سلطنتی قرابت سببی پیدا کرده بود. مولا یا والی سلطان حسین^۱ پسر «مولا محمد» «قلعه حویزه» را در جزیره ای در میان رودخانه «گرخه» بنا نهاد. او اولین کسی بود که قیایل زیادی را به دور خود جمع کرد و مقام و موقعیت بزرگی در خوزستان کسب کرد. نوه او «مولا بدر» با عربها وارد جنگ شد و نا شهر «مکه» پیش رفت و در چندین جنگ عربها را شکست داد. او قبیله «شریف» را از شهر مقدس «مکه» به «حویزه» مهاجرت داد. بعد از این واقعه والی های عربستان نفوذ و قدرت فوق العاده ای کسب کردند و بتدریج شهرهای دزفول، شوشتر و دشت بهبهان و زیتون و منطقه کعب را جزو قلمرو خود درآوردند و همچنین جزایر فرات و دجله و شطالمحج و بنی لام و قسمتی از قیایل منتفح نیز بنویه خود ریاست این خانواده را پذیرفته بودند. در آن موقع «والی» قادر بود که یکصدوسی هزار مرد مسلح بسیج کند و گارد شخصی اش، در حدود هیجده هزار سوار بود، که در پای قلعه بطور دائم آماده نبرد بودند. اینان بهترین مادیانهای اصیل عربی را زیربنا داشتند و من حیث المجموع از لحاظ اسلحه و سازوبرگ جنگی هیچ کم و کسری نداشتند.

۱. «سلطان» یک عنوان با لقب حکومتی است و بدون شک یک کلمه مذهبی است. این «مولاها» معمولاً متعلق به یک فرقه مذهبی مرسوم به «درویش» یا «طبر» هستند با اینکه عالی ترین درجات حکومتی را دارند. این کلمه های مذهبی را سیر بد که می کشند، «نویسند».

«والی» در حال حاضر، بر منطقه «حویزه» و چند قبیله کوچک عرب، حکومت می کند. شیوخ و رؤسای طوایف در حضورش اجازه جلوس ندارند مگر آنکه بآنها اجازه دهد؛ او در بعضی مراسم مانند دربار سلطنتی عمل می کند.

«والی» اضافه بر مقام حکومتی از نظر مذهبی هم از نفوذ والاتی برخوردار است. «والی» کنونی «حویزه» «مولا فرج الله» نام دارد. شهر «حویزه» در اثر شیوع بیماری طاعون، تلفات سنگینی متحمل شد. این شهر شاهد حوادث گوناگونی است و چندین بار بطور کلی ویران و خالی از سکنه خالی شد.

رودخانه «کرخه» قبلاً از میان شهر، و چند مایل بالاتر از «بندی» که جهت آبیاری احداث شده بود، عبور می کرد؛ اما هفت سال پیش یعنی بهار سال ۱۸۳۷ رودخانه بطور بی سابقه‌ای طغیان کرد و «بند» که یک بنای مستحکم قدیمی بود درهم شکست، و رودخانه مسیر خود را تغییر داد. این حادثه شب هنگام، اتفاق افتاد. «حویزه» که تا شب قبل در کنار یک رودخانه پهناوری واقع شده بود صبح روز بعد در یک بیابان خشک بدون آب قرار گرفت. بیشتر اهالی شهر، بلافاصله خانه‌های خود را ترک کرده و در سواحل بستر جدید رودخانه، تعدادی کُنبه و کپر احداث کردند و بقیه نیز در بستر خشک شده رودخانه، شروع به حفر چند حلقه چاه کردند و از این طریق آب مورد نیاز خود را فراهم کردند. سکنه بار دیگر برای احداث و تعمیر «بند» اقدام نمودند ولی رودخانه دیگر به مسیر سابق برنگشت و در نتیجه تمام کانال‌ها و نهرهای فرعی خشک، و زمین‌های زراعتی بایر و غیرقابل استفاده، و تنها اهالی با حفر چاه، آب مصرفی خود را تأمین می کردند. با این ترتیب شهر اهمیت و اعتبار خود را از دست داد و بتدریج ویران و خالی از سکنه شد. رودخانه نیز پس از تغییر مسیر، به شاخه‌های متعدد فرعی منشعب شد و در بین این کانال‌ها، مردابهای وسیعی بوجود آمد. «کرخه» در هشت مایلی بالای «شط العرب» (اروند، مترجم) ناپدید می شود. در حال حاضر تنها قایق‌های کوچک یا «بلم» می توانند خود را به «حویزه» برسانند. در حالیکه قبلاً کشتی‌های بزرگتری بظرفیت کشتی‌های امروزی می توانستند از رودخانه عبور کنند.

سکنه «حویزه» در اثر بی آبی بتدریج به دیگر قبایل همسایه عرب خود پیوستند و در سواحل و کنار کانال‌ها و نهرهای متعددی که اخیراً از «کرخه» بوجود آمده بود، مسکن گزیدند و فعلاً در حدود پانصد خانوار که چند خانواده «صُبی» نیز در بین آنان

دیده می‌شوند در شهر «حویزه» سکونت دارند.

سکنه «حویزه» عمدتاً عرب، و به چهار قبیله شرح زیر تقسیم می‌شوند.

«سادات»^۱ «نُجس»، «کُته»، «ساکی»^۲ و طوایف عمده وابسته به شهر، عبارتند از «علی»، «آرُوس»، «شَریف» (این طایفه شاخه‌ای از قبیله «شَریف» مکه است)، «بنی هردان»، «سَدیر» و «سَلَمات». این قبایل هر کدام به شاخه‌های کوچکتری تقسیم می‌شوند که من اسامی آنها را یادداشت نکرده‌ام. این قبایل در فصل‌های تابستان و پائیز در سواحلی «کرخه» و بیله‌زارها و در زمستان و بهار در مراتع اطراف، جهت چراندن احشام خود، کوچ می‌کند.

قلمرو «والی حویزه»^۳ شامل دشت‌های سمت راست، و چپ رودخانه «کرخه» است، که از هشت فرسخی و سی مایلی زیر «شوش» آغاز، و به دهکده «سویب»^۴ که در مصب «شط‌العرب» (اروند - مترجم) واقع شده است، ختم می‌شود. (۲۴)

به اعتقاد من، «والی» می‌تواند حداکثر تا پنجاهزار تنگچی یا اسحه‌های گوناگون بسیج کند. پنج سال قبل یعنی در سال ۱۸۳۹ «محمد تقی خان» بدون هیچ مشکلی توانست «حویزه» را بتصرف درآورد.

خراج سالیانه «حویزه» مبلغ شتهزار تومان است ولی دولت مرکزی قادر به وصول این مالیات نیست. «والی» در حال حاضر مبلغ بیست و چهار هزار تومان دیون عقب افتاده دارد. «معمد» اخیراً این مثال دیوانی را از او مطالبه نمود اما نتوانست وجهی دریافت کند. سکنه «حویزه» مردمی فقیر و کم‌بضاعت هستند و خود «والی» هم بدشواری می‌تواند چنین مبلغی را تهیه و تدارک کند. ظاهراً او بحاضر عدم پرداخت دیون معوقه خود، مورد بی‌مهری مقامات دولتی است. وی چند سال قبل برای مدتی در «کرمانشاه» زندانی بود و افراد خانواده‌اش نیز بسبب دُچار فقر و سگدستی شدند. او مرد متین و باشخصیتی نیست و معمولاً در بین مردم «خوزستان» محبوبیتی ندارد. هنگامیکه

۱. عملاً اسحه‌هایی در مویز این قبیله راج داده شد. این نام، کُته یا سیم خانواده‌ای است که به نام طایفه «سادات» جمع «سید» است و معادل لقب «شَریف» است و دلالت بر بزرگی و آذنی دارد. معمولاً این کُته و نقاب مخصوص کسانی است که منسوب به خانواده پیشین باشند. «نویسنده»

۲. این طایفه نیز از نژاد مهاجرت کردند و هیرکانندی از بی مدینه در زمان سکونت در آنجا، «نویسنده»

۳. یک طایفه کوچک از کوه گیلویه بنام «دُوس زبیری» نیز در «حویزه» سکونت دارند. «نویسنده»

۴. «سویب» یا «سویب» در بیست کیلومتری شمال باختری مویزه کنار نهر دباه قرار دارد. مترجم

«معمد» علیه «شیخ کعب» به «محمّره» (خرمشهر. مترجم) لشکرکشی کرد «والی»، هم یکی از مشاورین او بود. وی با استفاده از مقام روحانی خود در بین اعراب «خوزستان» دست به تحریکاتی زد و از این طریق نفوذ فراوانی کسب کرد. او در حال حاضر از طرف «معمد» به سمت حکمران «خوزستان» منصوب شده است.

قبایل کعب

قلمرو «شیخ کعب»، بطور دقیق، بر روی نقشه‌ها مشخص نیست. به اعتقاد من، حدود حکمرانی او بشرح زیر است:

با ترسیم یک خط فرضی از بالای دهکده «ووس» در ساحل «کارون» بطرف روستای «خُکف آباد» در کنار رودخانه «جراحی»، و از آن نقطه سمت بلندبهای «زُشون» و مناطق شمال شرقی رودخانه «زُهره» یا «هندیان» محدود می‌شود. با این ترتیب رودخانه «هندیان» در شرق، و دریا در جنوب، و «کارون» در غرب این محدوده قرار دارند. قبایل «کعب» سرزمین‌های غربی یا سمت راست رودخانه در امتداد ساحل، کناره‌های «کارون»، از «اهواز» تا مصب «شط‌العرب» (اروند - مترجم) یا ضافه دو طرف رودخانه «بهن شیر» را تا دهانه «خلیج فارس» در اختیار دارند و در حقیقت بزرگترین رودخانه‌های ایران از قلمرو «شیخ کعب» عبور می‌کنند. سرزمین «کعب» منطقه وسیعی است ولی لازم بیادآوری است که مناطق بین دو رودخانه معمولاً کم‌جمعیت، و بیابانی خشک و بدون آب است و تنها در فصل بارندگی قسمتی از زمین‌های زراعتی آن زیر کشت می‌رود.

قبایل مشروحه زیر جزو قنمرو «شیخ کعب» محسوب می گردند^۱.

شاخه اصلی	قبیله	تیره یا شاخه فرعی	نام شیخ	معنی سکونت
جعقبا یا کعب	آل بونصیر		شیخ نامر	«فلاحیه» و
»	ادریسی	السامرة (عساکره)	شیخ سلطان	دشت های سمت چپ «کارونه» و «بهمن شیر»
		آل بوعلی		
		آل بونهدی		
		آل یوبادی		
		الغتم		
		آل بردانه		
		آل بومصرف		
		نخفبادنه		
		نواب		
		نسی شیت		
		رباهت		
		سویلات		
		روعبیه		
		نویجات		
		الغیتان		
		الخویسب		
		آل بومحورو		
		آل یوعلامی		

نصار	حاجی مشعل	سمت رامیت
		«بهمن شیر» و
	شیخ کری شید	قسمت های جنوبی

۱. بسیار دشوار است که نسلی دقیق قبایل و ملوایف را از عربها درمات کرد. من این جدول را با مقایسه با چندین آثار دیگر تهیه نمودم ولی بازهم به صحت و درستی آن اطمینان کامل ندارم. «نویسنده»

«المحمره»

حاجی جابر
دشت‌های صفت
راست کارون
وقسمت‌های
شمالی «المحمره»

مُجِئِن

مُجَدِم

عَنْزَعْرَه

المبائتین عصفار

مُسْطُور

بوی شر

المحللات

درارجه

المحمد

بیت مسامیل

آل یاتا

مرزحما

معاویه

بوی

مظرده

نومسّر

الوانین

انورومی

المحمت

الجبارات

المصابیح

آل یوحاجی

آل عود

آن روزگان

بنی حنّان

الشعر

الذکر کثیر

الشماعیه

سواحل راست

وچپ «کارون»

ویلا وپاتین

دهکده «اسمیله»

شیخ عمیل

شاخه های بنی نسیم

تیر اشیدیه

الحرردان

شریقات

بنی ارشد

صلیه

العروذ و نجره

حیدری

حیاضر

حیدریس

میر منخور «هندیان»، «مملای»

وساحل رودخانه

هندیان و بلندیهای

زیئون

شیخ احمد سواحلی «جراحی»

وحوالی

«فلاحیه»

شیخ کعب، «شیخ ثامر» از قبیله «آل بونصیر»، و وزیرش «حاجی مشعل» از طایفه «نصار» است. به اعتقاد من، این رتبه و مقام بطور ارثی و نسل بعد از نسل به این دو قبیله رسیده است. «میر مدخور» شیخ قبیله «شُرِیفات» «سید»، و از طایفه «بنی تمیم» است. «بنی تمیم» یکی از قبایل بزرگ عربستان مرکزی است.

به نظر من، اگر «شیخ کعب» از خارج قلمروش، مورد تهدید و تجاوز قرار نگیرد بدون شک، با کمال قدرت بر تمام طوایف زیرفرمانش حکومت می کند؛ ولی قبایل «باوی» و «شُرِیفات» دو طایفه نیرومندی هستند که از «شیخ کعب» اطاعت نمی کنند. چنانچه کلیه قبایل «کعب» از شیخ خود، حمایت کنند این دو طایفه نیز نمی توانند در برابرش مقاومت کنند. «میر مهتا» قلاً رئیس قبیله «شُرِیفات» بود. او مرد آزاده و با شخصیتی است و بخاطر شجاعت و بی باکیش، در بین اهالی خوزستان شهرت دارد. وی مدت چند ماه در قلعه گنگی اش، در «ده ملا» با «شیخ ثامر» در جنگ و جدال بود ولی سرانجام در برابر او تسلیم شد و «شیخ ثامر» «میر مدخور» را بجای او بریاست طایفه «شُرِیفات» منصوب کرد. در آخرین باری که «معتد» به مناطق «کعب» لشکرکشی کرد، قبیله «شُرِیفات» از «شیخ ثامر» حمایت نکردند و با اینکه ظاهراً اعلام بیطرفی کردند ولی در عمل به اردوگاه ایرانیها پیوستند.

قبایل «باوی» علناً بر ضد «شیخ ثامر» بودند، و با او عناد می ورزیدند. هنگامیکه «محمده» (خرمشهر - مترجم) از طرف دولت «عثمانی» مورد حمله و تجاوز قرار گرفت «باوی» ها از «شیخ عبدالرضا» رقیب «شیخ ثامر» حمایت کردند. شیخ کعب بناچار متواری، و به «محمد تقی خان» پناهنده شد. کمی بعد «شیخ ثامر» با کمک خان بنحیاری عثمانی ها را از «محمده» خارج، و دوباره در «فلاحیه» مستقر شد. «باوی» ها بخاطر جبران اعمال گذشته خود ناچار شدند ریاست «شیخ ثامر» را بپذیرند.

چندی بعد «شیخ ثامر». شیخ باوی را به «فلاحیه» دعوت کرد، او هم بدون هیچ سوءظنی تقاضایش را پذیرفت. هنگامیکه او در «مجلس» شیخ ثامر مشغول نوشیدن قهوه بود برخلاف عرف میهمان نوازی عربها، باتفاق یکی تن از شیوخ مورد اعتمادش، بطور ناجوانمردانه ای بقتل رسیدند. بعقیده من، «شیخ ثامر» در این ماجرا مقصر اصلی بود.

پس از کشته شدن «شیخ باوی»، «شیخ عقیل» یکی از شیوخ مورد اعتماد شیخ کعب، بریاست قبیله مذکور منصوب شد. اما هنگامیکه «معتد» به فلاحیه لشکرکشی

کرد «شیخ عقیل» برخلاف انتظار ولی نعمت خود، با او وارد جنگ شد. قبایل «زرگان» و «بنی خالد» از اتحاد با قبیله «باوی» سر باز زدند و به اردوگاه شیخ کعب پیوستند. پس از عقب‌نشینی «معمد» از فلاحیه، «شیخ ثامر»، «باوی»ها را از «اسماعیلیه» بیرون راند و بالمآل این طوایف به «اهواز» و رامهرمز متواری شدند.

هنگامی که «معمد» وارد مناطق کعب شد «باوی»ها هنوز در فلاحیه بودند. من فرصت یافتم تا در یکی از مجالس مشاوره شیوخ آنان شرکت کنم، و ضمناً در قرارگاه «معمد» با چند تن از رؤسای آنان آشنا شدم.

در آنموقع به اعتقاد من، «شیخ ثامر» می‌توانست در حدود هفت هزار نفر بسیج کند که از این عده، سه هزار تفنگچی پیاده (با تفنگ‌های قتیله‌ای) و هزار نفر سوار و سه هزار نفر دیگر با اسلحه‌های گوناگون مانند نیزه و شمشیر و غیره مسلح بودند. «باوی»ها هم در حدود هزار نفر سوار، و کمتر از دو هزار پیاده ولی بدون اسلحه کافی و کارآمد، در اختیار داشتند. قبیله «شریفات» نیز قادر بود در حدود دو هزار تفنگچی پیاده و هفتصد سوار، گردآوری کند.

«شیخ ثامر» تصور می‌کرد قبایل «باوی» و «شریفات» ولو از روی اجبار در زمان جنگ از وی حمایت خواهند کرد، و در چنین شرایطی او قادر بود قشونی در حدود دوازده هزار و هفتصد نفر زیر فرمان خود بسیج کند، ولی عمال حکومتی ایران، با تحریک و ایجاد نفاق، و پرداخت مبلغی رشوه به شیوخ و سران طوایف تعداد زیادی از قبایل را از اتحاد با «شیخ کعب» بازداشتند. «شیخ ثامر» ممکن بود که افراد زیادی را در فلاحیه گردآوری کند، ولی بیشتر این عده فاقد اسلحه بودند. شیخ در هنگام جنگ‌های داخلی یا با دیگر قبایل عمدتاً از سه قبضه توپ سبک استفاده می‌کرد. این توپها به مراتب بهتر از آتشبارهایی بود که من در واحد توپخانه ایرانیها دیده‌ام. پرسنل توپخانه «معمد» مشکل از چهل نفر بود که توسط چند تن تویچی تبعیدی از تهران تعظیم داده می‌شدند. این واحد توپخانه ثابت نمود که در رویارویی با عربها وسیله بسیار مناسبی است؛ چرا که عربها از مقابله با آتش توپخانه وحشت داشتند، اما بیشتر تویچی‌های ایرانی از تعییمات و جسارت کافی برخوردار نبودند.

«شیخ کعب» چند عراده توپ دیگر با کالیبرهای مختلف، در اختیار دارد که هنوز

۱. این توپها ساخت انگلستان، و به نظر من، دارای کالیبر چهار و هفت تا دوازده پوندی بودند. «نویسنده»

بصورت قطعات مجزا و جداگانه در پای قلعه شهر بر روی هم قرار دارند. ظاهراً این توپها جهت دفاع از «فلاحیه» در نظر گرفته شده‌اند. با اینکه تا اندازه‌ای کهنه و فرسوده هستند ولی بازهم قابل استفاده هستند. دو قبضه از این توپها در حدود دوازده پا طول دارد. «شیخ» اضافه بر این توپها، دو یا سه خمپاره‌انداز نیز در اختیار دارد. اما قادر به استفاده از این اسلحه‌ها نیست. ایرانیها تاکنون تمام قطعات و تکه‌های مجزا شده این توپها را ازین برده‌اند.

«فلاحیه» در درون یک دیوار گنی که چند برج و بارو نیز در فواصل معینی در گوشه و کنار آن ساخته شده، قرار دارد؛ که در حال حاضر رو بانهدام و ویرانی می‌رود. محلی که شهر در آن قرار دارد مکان غیرقابل نفوذی نیست ولی دارای مرزهای بسیار مستحکم و نیرومندی است زیرا که چند شاخه نهر و کانال عمیق آب، در اطراف شهر جریان دارد و بطور کلی ورود یک نیروی نظامی آسیائی را به شهر غیرممکن می‌سازد. رودخانه «جراحی» در حدود دو فرسخ (هفت و نیم مایل) در بالای «فلاحیه» به دو شاخه تقسیم می‌شود. یکی از این دو، موسوم به «نهر بوسی» است که از طریق «خورموسی» در حوالی «بندر ممشور» به دریا می‌ریزد. دومی پس از عبور از «فلاحیه» بیشتر آبش، به مصرف زمین‌های زراعتی آن منطقه می‌رسد. تنها یک شاخه کوچکی از آن در حدود ده مایل بالای «محمره» به کارون ملحق می‌شود. من نقشه «فلاحیه» و نام کانالهای آنرا که از دریا منشعب می‌شوند، ضمیمه این کتاب نموده‌ام و ضمناً دهات و روستاها و کانال‌های مجاور «فلاحیه» بشرح زیر هستند:

دهات و روستاها

«کریه»، «بنه بنی یوم (بیمان!)»، «آفشار»، «مُتیر»، «کازی»، «بوسی»، «جهانگیری» (جون گیری).

نهرها و کانال‌ها

«عزالیه»، «أم السانیر»، «جفیال»، «زیرک»، «صباحیه»، «زلزله»، «مُتافیه»، «بنی شمال»، «میضراوی»، «فلاحیه»، «جذیده»، «مبادری»، «شیخ احمد»، «بشاشیه»، «شکلیه»، «تابچی»، «بندوان»، «شاوولی»، «قیادهی»، «شیخ یا غانم»،

«جون گیری»، «عیاج»، «حسین بگ»، «کُلفی»، «افشار»، «عَنابیتی»، «مَسیر» و «بُوطینت».

این نهرها در ایام تابستان و پائیز آب چندانی ندارند تنها «نهر جهانگیری» و «کُلفی (خلفی)» و «أُم‌الآخر» در فصول بارندگی غیرقابل عبورند و بیشتر ایام سال در حدود شش یا هفت پا عمق دارند. «جرآحی» رودخانه‌ای ژرف و دارای سواحلی نسبتاً عمیق است. این رودخانه در تنگ‌ترین نقطه از بستر خود در بالای «فَلاحیه» با ایجاد یک سد به سه کانال بزرگ که هر یک پنجاه پا پهنا دارند، منشعب می‌شود. و سپس این کانال‌ها هر سه رویهمرفته نزدیک به یکصد کانال کوچکتر تقسیم می‌شوند. سه کانال اصلی عبارتند از: «قیادهی»، «فَلاحیه» و «بُوطینت». بیشتر آب این نهرها به مصرف زمین‌های زراعتی می‌رسد. هنگامیکه سد «کشوه» بطور کامل تعمیر و بازسازی شود سه کانال اصلی زیر سد قابل عبورند. در بیشتر اوقات این سد بخاطر جلوگیری از حمله دشمن، معدوم می‌شود و در آنموقع این کانال‌ها ژرف‌تر و پهن‌تر می‌شوند و تمام سرزمین‌های اطراف «فَلاحیه» زیر آب می‌رود و با این ترتیب یک وسیله دفاعی اضافی در برابر حملات دشمن، ایجاد می‌شود. این سد با گل و چوب و شاخه‌های درختان احداث شده و در صورت لزوم سرعت معدوم، و سهولت بازسازی خواهد شد. نهرهای کوچکتر نیز هر کدام دارای سدی هستند که با همان مصالح ساخته شده‌اند. آب این کانالها بطورکلی مورد استفاده کشاورزی قرار می‌گیرند. تنها نهرهای «فَلاحیه»، «جونگیری» و «خُلفی» به مسیر خود ادامه می‌دهند. دو نهر اخیراً ذکر بهمدیگر ملحق می‌شوند و یک رودخانه پهن و عمیقی را بوجود می‌آورند که کشتی‌هایی که از «کویت» و سواحل «عربستان» می‌آیند از این رودخانه عبور می‌کنند. جزر و مد این رودخانه حتی در بالای دهکده «بُوسی» به پنج تا شش پا می‌رسد.

بداعتقاد من، نه نهر جونگیری، و نه شهر «دُورق»^۱ هیچکدام محلی اصلی سکونت «کعبی‌ها» نبوده است. ظاهراً اینان از «افشارها» اجازه گرفته‌اند تا در قسمتی از دشت‌های خوزستان سکونت گزینند و هر ساله مقداری روغن و دیگر فراآورده‌های لبنیاتی احشام خود را بابت خراج پردازند. و از سوی دیگر، با پرداخت مبلغی به دولت

۱. به روایت «ابوالفدا»، «دُورق» بین درجات ۳۰ و ۳۱ یا ۳۲ شمالی قرار گرفته است. «جغرافیای ابوالفدا» ص

عثمانی می‌توانستند از مراتع سرزمین‌های مجاور رودخانه «فرات» استفاده کنند، و شیخ کعب هر ساله فرمان چنین اقامتی را از پاشای بصره دریافت می‌کرد.

شهر «قپان» در کنار یکی از شاخه‌های «کارون» محل سکونت اصلی کعبی‌ها بود ولی کعبی بعد بطرف «جراحی» پیش رفتند و در اطراف «تپه‌ای» که بعدها شهر «فلاحیه» بر روی آن بنا شده، چادر زدند. افشارها باین دست‌اندازی و تجاوز اعتراض کردند، اما کعبی‌ها بهانه آوردند که مراتع این حوالی بمراتب بهتر از سرزمین «قپان» است. کعبی‌ها پس از استقرار در این مکان، بلافاصله خندق عمیقی دور تپه حفر کردند. وقتی که «افشار»ها دوباره اعتراض کردند پاسخ دادند که این خندق را بخاطر جلوگیری از دستبرد دزدان محلی به گله‌های گاومیش خود کنده‌اند و با این عذر و بهانه افشارها را قانع کردند. سال بعد یک قلعه گچی در محوطه درون خندق احداث کردند، حالا دیگر بقدری قوی شده بودند که می‌توانستند در مقابل هر دشمنی مقاومت کنند. افشارها که متوجه شدند «کعبی»ها بزودی آنها را از قلمروشان اخراج خواهند کرد، از یکی از رؤسای مجاور خود دعوت کردند تا با کمک یکدیگر عربها را از آن مناطق بیرون برانند. خان همسایه دعوت افشارها را پذیرفت و در فصل بهار به مناطق کعب لشکرکشی کرد، لیکن در اثر بیماری مجبور به مراجعت شد، با این پیش‌آمد حمله به مناطق کعب تا پائیز بطول انجامید. در خلال این مدت افشارها مجبور شدند با کعبی‌ها صلح کنند و ظاهراً قصدشان این بود که وقتی دوباره قدرت یافتند عربها را نابود کنند. کعبی‌ها که کم‌ویش از نیت آنان آگاه بودند با طرح نقشه‌ای سران افشارها را به یک ضیافت دعوت کردند. هنگامیکه میهمانان مشغول صرف غذا بودند، کعبی‌ها به آنان حمله‌ور شدند و تعداد چهارده تن از خوانین افشار ساکن «دورق» را به قتل رسانیدند و سپس از والی «حویزه» که حکمران خوزستان بود، تقاضا کردند که بآنها کمک کند تا ایرانیها را از منطقه اخراج کنند. «کعبی»ها به والی گفتند ما عرب و برادر شما هستیم، ترجیح می‌دهیم همان مبلغی را که بابت خراج به افشارها می‌دادیم، به «والی» بپردازیم. «والی» هم تقاضایشان را پذیرفت و به «دورق» لشکرکشی کرد و آنرا بکلی ویران ساخت. افشارها بناچار به «لهرؤنی» متواری شدند و قلعه‌ای نیز در آنجا بنا نهادند که هنوز بهمان نام باقی مانده است.

چند سال بعد «بیگلرگی» فارس تصمیم گرفت که این مناطق را دوباره تصرف

کند، افشارها بعد از چند جنگ و گریز مجبور شدند برای همیشه سرزمین «دورق» را ترک کند و از آن تاریخ تاکنون این مناطق در تصرف کعبی‌ها باقی مانده است.

کریم‌خان برای سرکوبی کعبی‌ها به «فلاحیه» لشکرکشی کرد ولی پس از یک توقف دو سه ماهه بیماری طاعون در بین لشکریانش شیوع یافت و نتوانست از رودخانه‌های متعدد بین راه عبور کند و سرانجام مجبور به عقب‌نشینی شد و در حین این مراجعت شتابزده بیشتر واحد توپخانه‌اش بتصرف کعبی‌ها درآمد. «محمد علی میرزا» نیز به «فلاحیه» لشکرکشی کرد، ولی شیخ با پرداخت مبلغی در حدود سیزده هزار تومان از ورود او به مناطق «کعب» جلوگیری کرد.

این داستان اقامت «کعبی»ها در خوزستان بود، که من از زبان یکی از افراد آن قبیله شنیده‌ام!

ظاهراً «شیخ سلمان» یکی از شیوخ معروف این قبیله بود و شیخ فعلی یکی از نواده گان اوست. «شیخ سلمان» سده‌ای متعددی بر روی رودخانه‌ها احداث کرد. کانال‌های زیادی حفر کرد. دهات و خانه‌های بسیاری را بنا نهاد و نخلستانهای فراوانی را آباد کرد. کشتیرانی و تجارت را در قلمرو خود رونق داد و با مال بیشتر طوایف «کعب» را تحت قابو نمود. او یک شخصیت برجسته و فوق‌العاده‌ای بود. به اعتقاد من، «شیخ ثامر» یکی از اعقاب و نواده‌های اوست. «شیخ ثامر» بر دو برادر خود پیروز شد و ریاست قبایل «کعب» را بخود اختصاص داد. هنگامیکه از «فلاحیه» فرار کرد «معتد» یکی از مسویان او را به ریاست قبایل «کعب» منصوب کرد.

«سر جان مکدونالد کینز» می‌گوید عایدات، و درآمد «شیخ کعب» سالانه در حدود پنج لک، یعنی معادل پنجاه هزار پوند است و او می‌تواند در حدود پنجهزار سوار و بیست هزار تفنگچی پیاده به میدان آورد. ظاهراً این ارقام اغراق آمیز بنظر می‌رسد. به نظر من، درآمد شیخ «کعب» در حدود یک سوم مبلغ فوق‌الذکر می‌باشد و تعداد سوار، و تفنگچی پیاده را که می‌تواند بسیج کند قبلاً شرح داده‌ام.

بدون شک، «شیخ ثامر» برای «کعبی»ها یک شخصیت استثنائی و فوق‌العاده بود، وی برای رفاه و پیشرفت قبایل «کعب» زحمات فراوانی متحمل شد، کشاورزی و تجارت را گسترش داد، امنیت را همه جا برقرار کرد، کانال‌ها و نهرها را مرمت و بازسازی

کرد و کارهای زیادی در زمینه امور کشاورزی انجام داد. رفت و آمد کاروانها و مسافران را تأمین نمود. دزدی و راهزنی را در قلمرو خود مهار کرد. «محصره» را بصورت بتدری آباد و پیشرفته درآورد و «فلاحیه» بعنوان مرکز اصلی تجارت خوزستان درآمد و از این مکان محموله‌های نجارنی به شوشتر و دزفول و دیگر اقصی نقاط استان صادر می‌شد. تجار و بازرگانان از امنیتی که او برایشان بوجود آورده راضی بودند و در بیشتر موارد حق العبور و راهداری زیادتری به گماشتگانش پرداخت می‌کردند. او برخلاف سایر شیوخ عرب قدرتش را با قتل و شکنجه در بین تمام قبایل «کعب» گسترش داد. من حیث المجموع، وی از بیشتر جهات حاکمی مثبت و قابل اعتماد بنظر می‌رسید ولی در عین حال پایه‌های حکومتش بر روی ظلم و شقاوت و جنایت استوار بود. او به خیال «سیدها» و «ملاها» ارادت می‌ورزید و پول فراوانی بین آنها تقسیم می‌کرد.

شیخ «ثامر» در «فلاحیه» اقامت داشت و «مهمانسرای» بزرگش، همیشه محلی تجمع عده زیادی میهمان و ارباب رجوع بود.

عادت و رفتارش بیشتر به یک امیر مستقل شباهت داشت تا یک شیخ عرب! او همیشه بوسیله یک عده از نگهبانان و گارد شخصی اش حفاظت می‌شد. خراج سالانه‌اش که شیخ «کعب» به حکمران «فارس» پرداخت می‌کرد، تنها مبلغ سه هزار و چهارصد تومان (یکهزار و هشتصد پوند) بود. این مالیات جزئی برای چنین منطقه‌ای وسیع و آباد، باور ناکردنی بود ولی بیشتر اوقات حکومت مرکزی به بهانه‌های گوناگون این مبلغ را افزایش می‌داد. با اینکه «معمد» حکمران این منطقه نبود، لیکن در سفر اخیرش به خوزستان، اضافه بر چند رأس اسب، و دیگر هدایا، مبلغ پنجهزار تومان وجه نقد از «شیخ ثامر» دریافت نمود. «شیخ کعب» قبلاً تنها مبلغ هزار تومان بعنوان «پیشکش» نه خراج سالانه به دولت مرکزی پرداخت می‌کرد. در حقیقت عربها به ندرت با ایرانیها ارتباط پیدا می‌کنند و بهمین دلیل هم حکومت مرکزی نه حکمران، و نه حتی نماینده‌ای در «فلاحیه» ندارد. بیشتر قبایل «کعب» در حال حاضر «ده‌نشیند»، دهاتی که در اطراف «کارون» در اختیار دارند عبارتند از «وس»، «اهواز»، «اسماعیلیه»، «ادریسه»، «محصره» و بخش‌هایی از این طوایف نیز در روستاها و دهکده‌های نزدیک «جراحی» مانند «فلاحیه»، «جونگیری»، «بنه بونیان»، «بوسی»، «کریه»، «کازی»، «دب العیر»، «سدریه»، «عنتیه»، «حدامه»، «بنی وار»، «ریحانه»، «بنه بیان»،

«خلف آباد»، «چم صبی» (قبلاً تعدادی از صبی‌ها در این دهکده اقامت داشتند) و همچنین عده‌ای دیگر در سواحل «هندیان» (نصف هندیان)، «ده مُلا»، «گرگری» در سواحل دریا، و «بندر معشور» و یکی دو روستای دیگر، سکونت دارند.

اضافه بر محل‌های فوق‌الذکر تعداد خانوار زیادی از این قبایل در گوشه و کنار خوزستان بطور پراکنده سکونت دارند. عده‌ای از اینان، واقعاً همان طوایفی هستند که در کنار «جرّاحی» در درون کپرها و آتونک‌ها بسر می‌برند. هر روز تعدادی روستای جدید احداث می‌شود و حال آنکه به موازات آن چندین دهکده دیگر بغلت معدوم شدن مراتع، یا کمبود آب ویران، و خالی از سکنه می‌شوند. تفرّج مکان اعراب بطور کلی نامنظم و پیش‌بینی نشده و اغلب در اثر بروز حوادث طبیعی صورت می‌پذیرد و خود آنها در این نقل و انتقالات دخالتی ندارند. قبایل «کعب» بیشتر خوی و منشی عربی خود را از دست داده‌اند. شیخ آنها دارای قدرت مطلقه‌ایست، و هیچ رابطه و همبستگی معمولی بین او و طوایف تحت فرمانش وجود ندارد. بیشتر خانواده‌ها با مردم بومی شوشتر، دزفول و بهبهان وصلت کرده‌اند. حتی زن بزرگ «شیخ ثامر» دختر حکمران «زیتون» است. با این ترتیب در اثر اختلاط و امتزاج با ایرانیها نژاد خالص خود را از دست داده‌اند و این ادعا صحت دارد که مردم خوزستان از نژاد عربند. اما کمتر خانواده عربی یافت می‌شود که با ایرانیها پیوند قوم‌و‌خویشی نداشته باشد. بسیاری از پناهندگان میاسی و مهاجرین شهرهای بزرگ در مناطق کعب سکونت دارند. خوانین و رؤسای سکنه کوهستانها اغلب با عربها ازدواج کرده‌اند. سه خان معروف بختیاری علی مردان، رشید و علی صالح نواده دختری والی حویزه بوده‌اند.

قبایل «بنی لام»

قبایل «بنی لام» در قسمتی از جنوب شرقی قلمرو «پاشای بغداد» سکونت دارند و جزو حوزه حکمرانی او به شمار می‌آیند. بخشی از این طوایف نیز بطور پراکنده در «خوزستان» دیده می‌شوند و شاید بهمین دلیل مشکلی باشد که حدود قلمرو شیخ «بنی لام» را مشخص کرد. این قبایل حتی در پشت دروازه‌های «مندی» و مناطق بین شهر و «بدره» چادر می‌زنند.

این طوایف جلگه‌ها و دامنه ارتفاعات، از «مندی» تا سواحل «گرخه» را بمراتع